

الإيمان بالله

و بزرگواران

مؤلف: محمد قطب

مترجم: عبدالباسط عیسی زاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ



﴿مركز نشر اندیشه اسلامی﴾

www.ghotb.net

ghotb.net@gmail.com

(تاریخ شروع فعالیت: مهرماه ۱۳۹۳ هجری شمسی)

شاید این عنوان خطرناک‌ترین شبهه‌ای باشد که کمونیست‌ها آن را دستاویزی برای متزلزل کردن باورهای جوانان مسلمان نسبت به اسلام قرار داده‌اند و ادعا می‌کنند اگر آن‌گونه که مبلغان اسلام ادعا می‌کنند، این دین برای هر دوره‌ای مناسب است. بنابراین، نمی‌بایست بردگی را مجاز اعلام می‌کرد، مجاز دانستن بردگی دلیل قاطعی است بر این که اسلام فقط برای دوره‌ی محدودی آمده بود و این دین رسالت خود را عملی کرده و به تاریخ پیوسته است!

جوانان مسلمان نیز با شنیدن این شبهات دچار برخی تردیدها می‌شوند. چگونه ممکن است اسلام بردگی را روا دانسته باشد! بی‌تردید این دین از سوی خداوند آمده است و در صداقت، درستی و خیرخواهی آن برای همه‌ی بشریت و همه‌ی نسل‌ها شکی نیست. حال چگونه بردگی را مجاز اعلام کرده است؟ دینی که براساس مساوات کامل برپا شده است و همه‌ی مردم را از یک اصل و ریشه می‌داند و براساس این برابری در اصل مشترک، با آن‌ها تعامل و رفتار می‌کند چگونه بردگی را جزئی از نظامش قرار داده و آن را قانون اعلام کرده است؟ آیا خداوند می‌خواهد مردم به دو دسته‌ی برده و آزاد تبدیل شوند؟ آیا خواسته و اراده‌ی او در زمین چنین است؟ آیا خداوند رضایت دارد گروهی از بندگانی را که گرامی داشته است تبدیل به کالا شده و به عنوان برده مورد خرید و فروش قرار گیرند؟ اگر خداوند بدین امر راضی نیست، پس چرا در کتاب آسمانی‌اش قرآن، همان‌گونه که شراب، قمار، ربا و امور دیگری را که اسلام ناپسند می‌داند، تحریم نموده است به صراحت الغای بردگی را اعلام نکرده است؟ جوان مسلمان می‌داند که اسلام دین حقیقی است. اما او هم چون ابراهیم علیه السلام است که خداوند از او پرسید:

﴿ قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ ﴾ (البقرة: ۲۶۰)

«آیا ایمان نیاورده‌ای؟».

تا او هم مانند ابراهیم علیه السلام در پاسخ بگوید:

﴿ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيطْمَئِنَّ قَلْبِي ﴾ (البقرة: ۲۶۰)

«بلی! اما می‌خواهم قلبم اطمینان یابد».

جوانانی که استعمار، عقل و باورهایشان را تباه کرده هرگز آن اندازه درنگ نمی‌کنند تا حقیقت امر را دریابند. بلکه هوی و هوس آن‌ها را دچار انحراف کرده و در نتیجه بدون بررسی و تحقیق اعلام می‌کنند که اسلام یک دین قدیمی و عقایدی کهنه‌پرستانه است که دوران‌ش به سر آمده است!

به ویژه کمونیست‌ها، صاحبان ادعاهای علمی ساختگی هستند که آن را از رهبران‌شان دریافت می‌کنند و از خوشحالی احساس غرور نموده و گمان می‌کنند به حقیقت ابدی و پایدار غیر قابل تردید یعنی مادی‌گرایی دیالکتیک دست یافته‌اند که زندگی انسانی را به مراحل اقتصادی مشخصی تقسیم می‌کند که هیچ‌گیزی از وقوع

آن نیست. این مراحل عبارتند از: کمونیسیم اولیه، دوره‌ی بردگی، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسیم ثانویه (که به نظر آن‌ها پایان جهان است) و از دیدگاه آن‌ها همه‌ی باورها، ساختارها، سازمان‌ها و اندیشه‌هایی که بشر به خود دیده است فقط نتیجه‌ی وضعیت یا تحولات اقتصادی آن دوران بوده است. در نتیجه فقط برای آن دوره و شرایط آن مناسب است. اما برای مرحله‌ی دیگر که براساس تغییرات اقتصادی دیگری برپا می‌شود، شایسته نیست. بر این اساس هیچ نظام و ساختاری وجود ندارد که برای همه‌ی نسل‌ها مناسب باشد. از آن‌جا که اسلام زمانی ظهور کرد که جهان در پایان دوره‌ی برده‌داری و آغاز دوره‌ی فئودالیسم بود، قوانین، عقاید و ساختارهایش متناسب با این تغییرات وضع شده است. در نتیجه برده‌داری را به رسمیت شناخته و فئودالیسم را روا دانسته است!^۱ بنابراین، اسلام نمی‌توانست از تحولات اقتصادی زمان پیدایش خود پیشی گیرد یا نظام جدیدی را به وجود بیاورد که هنوز شرایط و امکانات اقتصادی در مورد نیازش تأمین نشده است. زیرا **کارل مارکس** این امر را محال دانسته است!

در این‌جا می‌خواهیم مسأله را از نظر حقیقت تاریخی، اجتماعی و روحی‌اش و به دور از غبار شبهات مطرح شده توسط این و آن مورد بررسی قرار دهیم. اگر به حقیقت مستقل و واقعی دست یابیم، دیگر ادعاهای فریب‌خوردگان و دانشمندان پوشالی هیچ تأثیری در باورهای ما نخواهد داشت.

امروزه ما از دیدگاه شرایط امروزی به بردگی نگاه می‌کنیم و در سایه‌ی جنایت‌های هولناک و زشتی که تاریخ در دنیای برده‌داری و به ویژه در دوره‌ی امپراتوری روم به خود دیده بدان می‌نگریم. در نتیجه برده‌داری را تقبیح می‌کنیم و هرگز احساسات ما اجازه نمی‌دهد که چنین رفتاری از سوی دین یا نظامی مشروع اعلام شده باشد. سپس احساسات تقبیح و محکوم کردن بر ما غلبه پیدا می‌کند و از این که اسلام بردگی را مجاز دانسته تعجب می‌کنیم. در حالی که ای کاش اسلام، قلب‌ها و افکارمان را راحت و آشکارا و با صراحت تحریم بردگی را اعلام می‌کرد.

در این‌جا باید اندکی درباره‌ی حقایق تاریخی درنگ و تأمل کرد. هرگز تاریخ اسلام جنایت‌هایی را که در دوره‌ی حکومت امپراتوری روم علیه بردگان انجام شد به خود ندیده است و تنها با بررسی مختصری پیرامون وضعیت بردگان در امپراتوری روم گام بزرگی که اسلام در جهت بهبود وضع بردگان و ارتقای جایگاه اجتماعی آنان برداشت به خوبی آشکار می‌شود؛ اگرچه ممکن است این امر به گمان عده‌ای تلاش در راه آزادی بردگان نبوده باشد که البته چنین ادعایی اشتباه است!

در عرف و عادت رومی‌ها بردگان کالا به شمار می‌آمدند نه انسان؛ کالایی که با وجود داشتن وظایف بسیار سنگین به طور یقین از داشتن هرگونه حقی محروم بود. باید در ابتدا دانست که این بردگان از کجا آمده بودند. در واقع آن‌ها نتیجه‌ی جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها بودند. این یورش‌ها و درگیری‌ها بدون هدف و برنامه‌ی خاصی

۱- شبهه‌ی رابطه میان اسلام و فئودالیسم را در فصل بعد بررسی می‌کنیم.

انجام می‌شد. تنها علت این امر شهوتِ به بردگی کشاندن و تحت سلطه درآوردن دیگران برای خدمت به منافع رومی‌ها بود تا آن‌ها در رفاه و آسایش زندگی کنند و از حمام‌های آب گرم و سرد، لباس‌های فاخر و گران‌بها و بهترین انواع غذاها بهره گیرند و در لذت‌های آب گرم و سرد، لباس‌های فاخر و گران‌بها و بهترین انواع غذاها بهره گیرند و در لذت‌های شهوانی اعم از شراب، زنان، رقص، جشن‌ها و یادبودها غرق شوند. بنابراین، برای رسیدن به چنین امکانات و لذت‌هایی می‌بایست ملت‌های دیگر را به بردگی خود درآوردند و خونشان را بمکند. یکی از نمونه‌های آن دوران، سرزمین مصر است که قبل از این که اسلام آن را از چنگال امپراتوری روم رهایی بخشد منبع درآمدی برای آن امپراتوری بود.

استعمار روم و بردگی به وجود آمده، راهی برای ارضای این شهوت حیوانی رومیان بود و چنان که گفتیم بردگان فاقد ارزش و حقوق انسانی بودند. آن‌ها را با زنجیرهای سنگین می‌بستند تا از فرار آن‌ها جلوگیری کنند و در چنین وضعیتی آن‌ها را در مزارع و کشتزارها وادار به کار می‌کردند. آن‌ها هیچ خواسته‌ای نداشتند جز این که آن‌ها را زنده بگذارند تا کار کنند؛ فقط بدان علت که آن‌ها هم چون چهارپایان و درختان حق غذا خوردن داشتند. آن‌ها در هنگام کار بدون هیچ دلیلی جز ارضای لذت حیوانی مالکشان یا نماینده‌اش در زمینه‌ی شکنجه‌ی این بندگان، شلاق می‌خوردند. سپس در سیاه‌چال‌های تاریک، بدبو و متعفن می‌خوابیدند که جولانگاه حشرات و موش‌ها بود. آن‌ها در گروه‌های ۱۰ نفری زنجیر بسته به یک زندان افکنده می‌شدند تا این که تعدادشان در یک سیاه‌چال به ۵۰ نفر می‌رسید که حتی آن مقدار فاصله‌ای که میان چهارپایان یک اصطبل در نظر گرفته می‌شود درباره‌ی آن‌ها مراعات نمی‌شد.

اما وقاحت و زشتی بزرگ‌تر قضیه در امری وحشتناک‌تر از این بود که از سرشت و خوی وحشی رومی‌های قدیم حکایت داشت که البته اروپاییان جدید در زمینه‌ی استعمار و بهره‌کشی ملت‌ها آن را از اجداد رومی‌شان به ارث برده‌اند و آن برگزاری مسابقات شمشیرزنی و نیزه‌پرانی میان بردگان بود که از پرطرفدارترین برنامه‌هایشان به شمار می‌آمد. بزرگان‌شان و گاهی در رأس آن‌ها، امپراتور در جایی گرد هم می‌آمدند تا بردگانی را مشاهده کنند که به طور واقعی با یک‌دیگر می‌جنگند و ضربات شمشیر و نیزه را متوجه جسم بی‌زره و بی‌سپر طرف مقابل می‌کردند تا او را بکشند و خود پیروز میدان باشند و زنده بمانند. در این مبارزات تفریح و خوشحالی رومی‌ها به بالاترین حد ممکن می‌رسید و از شدت خوشحالی فریاد می‌کشیدند و کف می‌زدند. هنگامی که یکی از بردگان، برده‌ی دیگر را به طور کامل شکست می‌داد و جسد بی‌جان او را بر روی زمین می‌انداخت رومی‌ها از شدت خوشحالی و رضایت قهقهه مستانه سر می‌دادند.

آری! این وضعیت بردگان در امپراتوری روم بود. در این جا نیازی نیست درباره‌ی وضعیت قانونی بردگان آن دوران و حق مطلق مالک درباره‌ی کشتن، شکنجه و بهره‌کشی از آن‌ها بدون داشتن حق شکایت یا وجود هر گونه

مرجعی که درباره‌ی شکایت بردگان نظری بدهد یا حق آن‌ها را به رسمیت بشناسد چیزی بگوییم. زیرا با بیان مطالب فوق دیگر این امر گزاف و بیهوده است. شیوه‌ی تعامل و رفتار با بردگان در ایران، هند و سرزمین‌های دیگر از نظر نفی مطلق حقوق انسانی و وادار کردن آن‌ها به دشوارترین کارها بدون دادن هیچ گونه دستمزدی در مقابل آن، چندان تفاوتی با آن‌چه در صفحات قبل ذکر شد، نداشت. اگرچه این رفتارها از نظر درجه‌ی قساوت، بی‌رحمی و زشتی با یکدیگر کم و بیش تفاوت داشت.

سپس اسلام آمد تا به این انسان‌ها، انسانیت از دست‌رفته‌شان را بازگرداند و درباره‌ی بردگان خطاب به مالکان‌شان بگوید:

﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾ (النساء: ۲۵)

«همه‌ی شما پاره‌ی تن یکدیگرید».

آمد تا بگوید:

﴿مَنْ قَتَلَ عَبْدَهُ قَتَلْنَاهُ، وَمَنْ جَدَعَ عَبْدَهُ جَدَعْنَاهُ وَمَنْ أَخْصَى عَبْدَهُ أَخْصَيْنَاهُ﴾

«هرکسی برده‌اش را بکشد او را می‌کشیم، هرکس برده‌اش را مثله کند او را مثله می‌کنیم، هرکس برده‌اش را عقیم کند او را عقیم می‌کنیم»^۲

هم‌چنین اسلام آمده تا یکی بودن منشأ و مبدأ همه‌ی انسان‌ها را اعلام کند و بگوید:

﴿أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تَرَابٍ﴾.

«شما فرزندان آدم هستید و آدم هم از خاک است»^۳

پس مالک بودن فرد برایش هیچ‌گونه امتیاز و برتری نسبت به برده‌اش به شمار نمی‌آید، بلکه معیار برتری فقط تقوا است:

﴿أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ أَعْجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ، إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ﴾

«آگاه باشید که عرب بر غیر عرب، غیر عرب بر عرب، سیاه‌پوست بر سرخ‌پوست و سرخ‌پوست بر سفیدپوست هیچ‌گونه برتری ندارد. تنها معیار برتری (نزد خدا) تقوا و پرهیزگاری است»^۴

اسلام برای این آمده تا به مالکان دستور دهد با بردگان به نیکی رفتار کنند:

﴿وَالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ

ابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ (النساء: ۳۶)

۲- حدیث پیامبر ﷺ که مسلم، بخاری، ابوداود، ترمذی و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

۳- حدیث پیامبر ص که ابوداود (حدیث: ۱۳۸۵) و طحاوی در مشکل الآثار (حدیث: ۱۳۹۴) آن را روایت کرده‌اند.

۴- طبری در کتاب آداب النفوس و امام احمد در مسند خود آن را روایت کرده‌اند. این عبارت جزئی از خطبه‌ی حجه‌الوداع رسول خدا ص در منی است.

«و به پدر و مادر نیکی کنید، و (نیز) به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و هم‌نشین و در راه‌ماندگان و بردگانی که مالک آن‌ها هستید، (نیکی کنید) بی‌گمان الله کسی را که متکبر و فخر فروش است؛ دوست نمی‌دارد»

هم‌چنین اسلام خواسته تا این نکته را در جامعه عملی کند که رابطه‌ی میان مالک و برده بر پایه‌ی خود بزرگ‌بینی مالک و سوء استفاده از برده یا خوار دانستن او نیست. بلکه پیوند میان آن دو خویشاوندی و برادری است. مالکان، خویشاوندان و اولیای کنیزان هستند که درباره‌ی ازدواج آن‌ها از این اولیا کسب اجازه می‌شود:

﴿فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (النساء: ۲۵)

«فرد مؤمن می‌تواند از میان کنیزان مؤمن، (همسری اختیار کند). خداوند از ایمان شما آگاه است. (از ازدواج با کنیزان مؤمن سرپیچی نکنید زیرا) همگی با هم برابرید. بنابراین با اجازه صاحبان‌شان با آن‌ها ازدواج نموده و مهریه ایشان را به خوبی و به شیوه‌ی پسندیده‌ای بر اساس عرف و عادت جامعه (به طور کامل) پرداخت کنید.» بنابراین، بردگان و صاحبان‌شان با هم برادرنند:

«إخوانکم خولکم فمن کان أخواه تحت یدہ فلیطعمه مما یطعم ولیلبسہ مما یلبس ولا تکلفوہم ما یغلبہم فإن کلفتموہم فأعینوہم»

«کنیزان و غلامانان برادران و خواهران شما هستند، هر کس که (برادرش) زیر دست اوست باید غذایی را که خود می‌خورد به او بدهد و از لباسی که خود می‌پوشد بر تن او بپوشاند و هرگز بیش از توان‌شان از آن‌ها کاری نخواهید. چنان‌که چنین کردید، خودتان هم به آن‌ها یاری کنید»^۵

هم‌چنین پیامبر ﷺ علاوه بر این، با هدف احترام به عواطف و احساسات بردگان فرموده است:

«لا یقل أحدکم: هذا عبدي وهذا أمتي ولیقل هذا فتای وفتاتی»

«هیچ‌کدام از شما نباید بگویید: این غلام یا کنیز من است. بلکه بگویید: این پسر یا دختر من است»^۶. ابوهریره بر این اساس خطاب به مردی که سوار بر مرکبش بود و غلامش را پیاده به دنبال مرکبش می‌کشاند گفت:

«او را پشت سر خودت بر مرکب سوار کن زیرا او برادرت است و روح او مانند روح توست»

قضیه بدین جا ختم نمی‌شود، اما قبل از این که به مرحله‌ی بعد پردازیم باید درباره‌ی گام بلندی که اسلام درباره‌ی حقوق بردگان برداشت سخن بگوییم.

۵- حدیث پیامبر اکرم ﷺ که بخاری آن را روایت کرده است.

۶- بخاری در صحیح خود از ابوهریره آن را روایت کرده است.

پس از ظهور اسلام، دیگر بردگان کالا به شمار نمی آمدند. بلکه اسلام آن‌ها را انسان‌هایی دارای روحی مانند روح سروران‌شان می دانست. همه‌ی ملت‌های دیگر جنس بردگان را غیر از مالکان‌شان می دانستند که برای بردگی و خواری آفریده شده است. در نتیجه دل‌هایشان از کشتن، شکنجه کردن، داغ کردن بدن‌هایشان و وادار کردن آن‌ها به کارهای زشت و اعمال طاقت‌فرسا به رحم نمی آمد.^۷ در نتیجه نه در دنیای خیالات و اوهام، بلکه در عالم واقعیت، اسلام بردگان را به جایگاه برادری بزرگوارانه ارتقا داد. تاریخ گواهی می‌دهد که رفتار با بردگان در صدر اسلام به چنان درجه‌ی والایی از انسانیت رسیده بود که هرگز در هیچ دوره و مکانی سابقه نداشته است. این امری است که حتی نویسندگان متعصب اروپایی هم نمی‌توانند آن را انکار کنند. این رفتار به گونه‌ای انسانی و کریمانه بود که بردگان آزاد شده با وجود آزاد شدن و داشتن اختیار و استقلال، از ترک مالکان سابق‌شان خودداری می‌کردند. زیرا آن‌ها را خویشاوندان خود می‌دانستند که پیوندی مانند رابطه‌ی نسبی میان آن‌ها ارتباط ایجاد می‌کرد!

بردگان به انسان‌هایی دارای کرامت و عزت تبدیل شدند که قانون، حفظ حریم آن را تضمین می‌کرد و هیچ کس حق نداشت با کردار یا گفتار به آن تجاوز کند. درباره‌ی نهی از گفتار تحقیرآمیز باید گفت: پیامبر ﷺ مالکان را از یادآوری بردگی به بردگان‌شان منع فرمود و به آن‌ها دستور داد تا با عباراتی که پیوند خویشاوندی را نشان می‌دهد آن‌ها را مورد خطاب قرار دهند و بردگی‌شان را نفی کرده و به فراموشی بسپارند. پیامبر ﷺ در بیان این امور می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ مُلْكُكُمْ إِيَّاهُمْ وَلَوْ شَاءَ لَمَلَكَهُمْ إِيَّاكُمْ»

«خداوند شما را مالکان آن‌ها قرار داده است، اگر اراده می‌کرد می‌توانست آن‌ها را مالک و شما را به برده و غلام تبدیل کند»^۸

بنابراین، امری عارضی و زودگذر، غلامان و کنیزان را به برده تبدیل کرده است. هم‌چنین ممکن بود که آن‌ها سرور افرادی باشند که امروز مالک بردگان‌اند و آن مالکان به برده تبدیل شوند! بدین ترتیب اسلام با یادآوری این نکته از غرور مالکان کاسته و روح مشترک انسانی موجود میان همه‌ی آن‌ها و دوستی و مودتی را که باید در روابط میان آن‌ها برقرار باشد به آن‌ها یادآوری می‌کند. درباره‌ی کردار و رفتار تحقیرآمیز و شکنجه‌ی جسمی و روحی بردگان باید گفت: اسلام سزای چنین عملی را مقابله به مثل دانسته است. پیامبر اسلام ﷺ فرموده است:

۷- هندی‌ها معتقدند که بردگان رانده‌شدگان از پای خدا آفریده شده‌اند. در نتیجه از نوع آفرینش آن‌ها اینگونه دریافت می‌شود که آن‌ها افرادی خوار و حقیر هستند و جز با تحمل خواری و عذاب نمی‌توانند به جایگاه والاتری دست یابند تا شاید روحشان پس از مرگ در مخلوقات برتری حلول پیدا کند! بدین ترتیب به وضعیت بدی که در آن زندگی می‌کنند درد و رنج دیگری هم افزوده می‌شود که آن‌ها را وادار به قبول خواری و عدم مقاومت می‌کند.

۸- امام محمد غزالی این حدیث را در خلال سخن پیرامون حقوق غلامان و کنیزان در (احیاء علوم الدین) به عنوان قسمتی از یک حدیث طولانی ذکر و بیان می‌کند که این آخرین وصیت پیامبر ﷺ به مسلمانان بوده است.

«مَنْ قَتَلَ عَبْدَهُ قَتَلَنَا»

«هر کس برده‌ای را بکشد او را می کشیم»

این باور و عقیده‌ی روشن و مشخصی درباره‌ی مساوات و برابری انسانی میان بردگان و مالکان‌شان و بیان آشکار تضمین‌هایی برای زندگی این گروه از افراد جامعه است که این حالت گذرا آن‌ها را از صفت اصلی بشر بودن‌شان خارج نمی‌کند. این تضمین‌ها کامل و کافی هستند؛ به حدی که هیچ قانون دیگری درباره‌ی بردگان در طول تاریخ چه قبل از اسلام یا بعد از آن به گرد پای آن نمی‌رسد. به گونه‌ای که فقط کتک زدن بردگان را با هدفی غیر از تأدیب و تنبیه، توجیه مشروعی برای آزادی آنان اعلام کرده است. البته باید یادآور شد که تنبیه حدود مشخصی دارد که در هیچ شرایطی از حد تنبیه فرزندان یا اعضای خانواده توسط والدین یا سرپرست‌شان فراتر نمی‌رود.

سپس به مرحله‌ی دیگری می‌پردازیم که همان مرحله‌ی آزادسازی واقعی است. گام پیشین در واقع آزادسازی روحی بردگان به وسیله‌ی بازگرداندن شخصیت انسانی از دست رفته‌شان و رفتار با آن‌ها به عنوان انسان ارزشمندی بود که از نظر اصالت با مالکان‌شان تفاوتی نداشتند. بلکه امری گذرا و موقت به بردگی آن‌ها انجامیده که مانع آزادی آن‌ها در تعامل مستقیم با جامعه شده است. به جز این امر بردگان از همه‌ی حقوق انسانی بهره‌مندند.

اما اسلام به این امر اکتفا نکرده، زیرا یکی از اصول اساسی آن برابری میان همه‌ی انسان‌ها و به رسمیت شناختن آزادی کامل همه‌ی آن‌ها بود. به همین دلیل به طور عملی برای آزادی بردگان دو شیوه‌ی آزادسازی داوطلبانه و بازخرید بردگان توسط خودشان را در نظر گرفته است.

آزاد کردن داوطلبانه به معنی آزادی بردگان از سوی مالکان‌شان بود. اسلام مسلمانان را به آزاد کردن غلامان و کنیزان بسیار تشویق می‌کرد، پیامبر ﷺ خود در این امر الگوی برتر بود. به طوری که ایشان غلامان‌شان را آزاد و این امر را در میان یارانش اعلام می‌کرد، ابوبکر نیز اموال فراوانی را در راه خرید غلامان از سران مشرک قریش هزینه کرد تا آن‌ها را آزاد و به آن‌ها نعمت آزادی را هدیه کند. هرگاه پس از صرف هزینه‌های جاری کشور، در بیت المال مسلمانان اموالی باقی می‌ماند، حاکمان مسلمان به وسیله‌ی آن، بردگان را خریده و آن‌ها را آزاد می‌کردند.

یحیی بن سعید می‌گوید:

«عمر بن عبدالعزیز مرا به عنوان مأمور جمع‌آوری زکات آفریقا فرستاد. آن را گردآوری کردم، سپس نیازمندان را خواندم تا از آن اموال، به آن‌ها بدهم، هیچ فقیری نیافتم، نیازمندی هم وجود نداشت آن را از ما دریافت کند،

زیرا عمر بن عبدالعزیز (با عدالت و خردورزی اش) مردم را (از نظر مادی) بی نیاز کرده بود، در نتیجه با آن پول غلامانی خریدم و آن‌ها را آزاد کردم».

پیامبر ﷺ هر غلام و برده‌ای را که به ۱۰ نفر مسلمان خواندن و نوشتن یاد بدهد یا خدمت مشابهی را برای مسلمانان انجام دهد آزاد می‌کرد. قرآن کریم با صراحت، کفاره‌ی برخی از گناهان را آزادسازی غلامان و کنیزان می‌داند. هم‌چنین رسول خدا ﷺ مسلمانان را برای آموزش گناهان‌شان، به آزاد کردن غلام و کنیز تشویق می‌کرد تا تعداد بیشتری از بردگان آزاد شوند و چنان که می‌دانیم گناهان تمام نشدنی هستند و به فرموده‌ی پیامبر ﷺ انسان‌ها همواره اشتباه و گناه می‌کنند. در این جا شایسته است به یکی از این کفاره‌ها اشاره کنیم که از نظر اسلام با بردگی ارتباط ویژه‌ای دارد. اسلام، کفاره‌ی قتل غیر عمد مسلمان‌ی توسط مسلمان دیگر را پرداخت دیه‌ی کامل توسط قاتل به خانواده‌ی مقتول و آزاد کردن برده‌ای دانسته است:

﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾ (النساء: ۹۲)

«هر مؤمنی به اشتباه مؤمن دیگری را بکشد باید یک غلام مسلمان را آزاد و دیه‌ی کامل را به خانواده مقتول پرداخت کند»

فرد مقتول همان روح انسانی‌ست که خانواده‌اش و جامعه، آن را به ناحق از دست داده‌اند. به همین دلیل اسلام غرامت و جبران خسارت آن را از دو جنبه قرار داده است. پرداخت خسارت به خانواده‌اش از طریق پرداخت دیه به آن‌ها، هم‌چنین جبران فقدان یک عضو از جامعه به وسیله‌ی آزاد کردن یک غلام مؤمن! گویی آزاد کردن بردگان، زنده کردن روح انسانی‌ست که به اشتباه از دست رفته است. بنابراین، علی‌رغم همه‌ی تضمین‌هایی که برای رعایت حقوق بردگان در اسلام وجود دارد، اسلام بردگی را مرگ یا حالتی شبیه به مرگ می‌داند. به همین دلیل هر فرصتی را برای زنده کردن بردگان به وسیله‌ی آزاد کردن آن‌ها غنیمت می‌شمارد!^۹

تاریخ روایت می‌کند که در صدر اسلام تعداد فراوانی از بردگان، داوطلبانه از سوی مالکان‌شان آزاد شدند و این تعداد فراوان در تاریخ ملت‌های دیگر قبل و بعد از اسلام تا آغاز دوره‌ی معاصر بی‌نظیر است. هم‌چنین انگیزه آزادی آن‌ها کاملاً انسانی و برگرفته از عواطف مردم و فقط برای رضای خدا بود.

اما باز خرید بردگان توسط خودشان به معنای دادن آزادی به آن‌ها در صورت درخواست خودشان مبنی بر آزادی و در مقابل پرداخت مبلغی بود که مالک و برده بر سر آن توافق می‌کردند. در این حالت مالک مجبور بود برده را آزاد کند و نمی‌توانست پس از دریافت مبلغ مورد توافق این امر را رد کند یا به تأخیر بیندازد، در غیر این صورت دولت (قاضی یا حاکم) با توسل به زور برای اجرای توافق‌نامه آزادی برده دخالت می‌کرد.

۹- به نقل از عدالت اجتماعی در اسلام، تألیف سید قطب.

با ایجاد قانون بازخرید بردگان توسط خودشان، در حقیقت راه آزادسازی بردگانی فراهم شد که مایل به آزادی بودند و در انتظار آزادی از سوی مالکانشان در فرصتی که در طول زمان ممکن است فراهم شود یا نشود نمی ماندند.

از همان لحظه‌ای که برده درخواست آزادی در مقابل پرداخت پول را با مالکش مطرح می کرد، مالک حق عدم قبول آن را نداشت و چنانچه آزادی آن برده خطری برای امنیت جامعه‌ی اسلامی نبود، کار کردن برده برای مالکش در مقابل پرداخت دست‌مزد می بود یا چنانچه می خواست می توانست در خارج از خانه‌ی مالکش در مقابل مزد کار کند تا مبلغ مورد توافق برای آزادی‌اش را جمع‌آوری نماید.

۷ قرن پس از به وجود آمدن چنین قانونی توسط اسلام، یعنی در قرن چهاردهم میلادی چنین قانونی در اروپا وضع شد. البته میان اقدام حکومت اسلامی و اروپا یک تفاوت اساسی وجود داشت و آن این که اسلام حکومت را مسئول سرپرستی و کفالت غلامان آزادشده قرار داده بود. علاوه بر این اسلام برای ترویج آزاد کردن داوطلبانه‌ی بردگان از سوی مالکانشان برای رضای خدا و اثبات بندگی و وفاداری‌شان به او تلاش فراوانی می کرد. یکی از موارد هزینه شدن اموال گردآوری شده به عنوان زکات، آزادی بردگان است، خداوند در آیه‌ی زکات چنین فرموده است:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَ فِي الرِّقَابِ ﴾ (التوبة: ۶۰)

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که (با هدف جذب آن‌ها به سوی اسلام و بهره گرفتن از نیروی آن‌ها در راه اسلام) بدیشان محبت می شود، (آزادی) بردگان و ... است.»
این آیه بیان می کند چنانچه بردگان از طریق درآمدشان قادر به پرداخت مبلغ مورد توافق با مالکشان نباشند، از اموال زکات که بخشی از بیت المال مسلمانان^{۱۰} است جهت کمک به آنان پرداخت می شود تا خود را از مالکانشان خریداری کرده و آزاد نمایند.

بدین ترتیب اسلام در راه آزادی و بردگان گام‌های عملی بلندی را برداشته و از شرایط تاریخی حداقل ۷ قرن پیش افتاده و بلکه چیزی افزون بر قانون آزادی بردگان در اروپا در قرن چهاردهم میلادی را در خود داشته است که همان سرپرستی بردگان توسط دولت است که جهان فقط در آغاز دوره‌ی معاصر آن را مطرح کرده است. هم چنین در اسلام امور فراوان دیگری هستند که تاکنون غرب نتوانسته همانندی برای آن‌ها داشته باشد. از جمله‌ی این امور رفتار خوب و پسندیده با بردگان و آزاد کردن داوطلبانه‌ی آن‌ها بدون وجود فشارهای اقتصادی و سیاسی است. البته میان آزادی بردگان توسط اسلام با غرب تفاوت‌هایی وجود دارد. چنان که در صفحات بعد خواهیم

۱۰- بیت المال همان بودجه‌ی عمومی کشور در اصطلاح معاصر است.

دید آزادی بردگان در غرب تحت فشارهای سیاسی و اقتصادی به وقوع پیوست که غربی‌ها را وادار به این کار کرد.

بدین ترتیب، ادعاهای علمی دروغین کمونیست‌ها و تظاهرشان به علم‌گرایی مشخص می‌شود؛ زیرا آن‌ها گمان می‌کردند اسلام یکی از مراحل تحول اقتصادی است که براساس دیالکتیک مادی گرا در زمان طبیعی خود به وجود آمده است. این در حالی است که اسلام حداقل در این‌باره هفت قرن از زمان خود پیش افتاده است. آری! این همان کمونیسمی است که گمان می‌کند همه‌ی نظام‌ها از جمله اسلام، انعکاس تحولات اقتصادی دوران پیدایش خودشان هستند و همه‌ی عقاید و افکارشان با این تحولات هماهنگی و تناسب دارند و امکان ندارد که قبل از آن روی دهند؛ هم‌چنان که عقل خطاناپذیر **کارل مارکس** که به هیچ وجه باطل بدان راه ندارد، چنین فرموده است!

آری! این همان اسلام است که نه تنها در زمینه‌ی بردگان، بلکه درباره‌ی توزیع ثروت، رابطه‌ی حاکم با مردم یا کارگر و کارفرما براساس تعالیم و ساختارهای اقتصادی موجود در شبه جزیره‌ی عربستان یا جهاد آن روز عمل نکرده است. بلکه ساختارهای اجتماعی و اقتصادی‌اش را بدون وجود پیشینه و یک‌باره به نحو منحصر به فردی ایجاد کرده و هنوز هم در بسیاری از زمینه‌ها در تاریخ بی‌نظیر است.

در این جا ممکن است سؤال متحیرکننده‌ای به ذهن خطور کند. اگر اسلام همه‌ی این گام‌ها را برای آزادی بردگان برداشته و بدون وجود هرگونه فشاری، خودش داوطلبانه در این زمینه در تاریخ پیش‌تاز بوده است، پس چرا تصمیم نهایی و قطعی را در این باره نگرفته و با صراحت‌الغای بردگی را آشکارا اعلام نکرده است؟ برای پاسخ به این سؤال باید واقعیت‌های اجتماعی، روانی و سیاسی پیرامون قضیه‌ی بردگی را که منجر به قراردادن مقدماتی برای آزادی بردگان شده تا در درازمدت به این امر منتهی شود مورد بررسی قرار دهیم.

باید گفت: اولاً آزادی حقی است گرفتنی نه دادنی؛ و آن‌گونه که برخی تصور می‌کنند آزادی بردگان به وسیله‌ی یک فرمان نمی‌تواند به این امر منتهی شود! بهترین گواه تجربه آمریکا در این زمینه است، زیرا **آبراهام لینکن** با صدور فرمانی الغای بردگی را اعلام و همه‌ی بردگان را آزاد کرد. اما بردگانی که به وسیله‌ی قانون آزاد شدند نتوانستند آزادانه زندگی کنند. در نتیجه به سوی مالکان‌شان باز می‌گشتند تا هم‌چنان آن‌ها را به عنوان برده بپذیرند. زیرا آن‌ها از نظر روحی هنوز آزادی خود را باز نیافته بودند. چنانچه به این مسأله در چهارچوب واقعیت‌های روحی و روانی نگریسته شود با وجود عجیب بودنش چندان شگفت نمی‌نماید. زیرا زندگی انسان براساس عادت است و شرایطی که در آن زندگی می‌کند در شکل‌گیری احساسات، عواطف و روحیاتش نقش اساسی دارد و

بدان شکل و جهت می‌دهد.^{۱۱} ساختار روحی روانی بردگان با افراد آزاد تفاوت دارد نه بدان علت که به گفته‌ی پیشینیان، بردگان از جنس دیگری هستند، بلکه بدان سبب که بردگی پایدار، نظام روحی او را با شرایط آن تطبیق داده است. در نتیجه روحیه‌ی اطاعت از دیگران به بالاترین سطح و جنبه‌ی مسئولیت‌پذیری و تحمل عواقب امور به پایین‌ترین سطح ممکن می‌رسد.

پس هنگامی که مالک به برده، دستور انجام اموری را می‌دهد او به بهترین شیوه آن‌ها را انجام می‌دهد، در نتیجه وظیفه‌ای جز اطاعت و اجرا نخواهد داشت، اما نمی‌تواند به خوبی از عهده‌ی کارهایی که مسئولیت آن با خودش است برآید؛ حتی اگر ساده‌ترین امور هم باشد؛ نه به این علت که جسمش قادر به انجام آن نیست یا فکرش از درک آن عاجز است، بلکه به این سبب که روحش نمی‌تواند عواقب آن را تحمل کند. در نتیجه خطرهای موهوم و ساختگی و مشکلاتی حل‌نشده را تصور و برای حفظ خود از خطر، از آن‌ها فرار می‌کند!

شاید کسانی که به تاریخ معاصر شرق و به ویژه مصر واقف هستند تأثیر این بردگی پنهان را درک کرده باشند که استعمار آن را در روح شرقی‌ها قرار داده بود تا آن‌ها را به بردگی منافع غرب درآورد. این امر به ویژه در طرح‌هایی که در بیشتر موارد فقط ترس و نگرانی مانع مواجهه با نتایج آن می‌شد به خوبی مشاهده می‌شود. چه بسیار طرح‌های بررسی‌شده‌ای که حکومت‌ها برای اجرای آن‌ها در انتظار آمدن کارشناسان انگلیسی و آمریکایی^{۱۲} می‌ماندند و مثال‌های فراوان دیگری که در این زمینه بسیار است. آری! آن‌ها در انتظار کارشناسان خارجی می‌نشستند تا به جای آن‌ها مسئولیت طرح‌ها را به عهده بگیرند و اجازه یا دستور اجرای آن‌ها را صادر کنند! از دیگر نمونه‌های این امر، سرخوردگی وحشتناکی است که در ادارات بر مسئولین حکم فرماست و کارهایشان را به وسیله‌ی بوروکراسی خسته‌کننده‌ای محدود کرده است. زیرا هیچ کارمندی نمی‌تواند کاری جز اجرای دستورات رئیس اداره‌اش را انجام دهد. رئیس اداره هم کاملاً تابع وزیر است. این نه بدان سبب است که آن‌ها قادر به انجام کار نیستند، بلکه علت آن فقدان یا ضعف نیروی تحمل نتایج و تبعات اقدامات‌شان و غلبه‌ی نیروی فزاینده‌ی اطاعت از دیگری است. آن‌ها اگرچه به طور رسمی آزاد هستند، اما بیش از هر چیزی به بندگان شباهت دارند!

این عادت‌های روحی بندگان همان چیزی است که آن‌ها را به بردگی کشانده است و در اصل به طور طبیعی از شرایط محیطی ناشی شده، اما کاملاً از آن مستقل است؛ مانند شاخه‌ی درختی که از آن آویزان شده و به زمین رسیده و سپس به طور مستقل دارای ریشه‌هایی شده و از درخت اصلی مستقل شده باشد. عادت‌های روحی به وسیله‌ی فرمان حکومت‌ها مبنی بر الغای بردگی از بین نمی‌رود، بلکه باید با ایجاد شرایط جدیدی که احساسات و عواطف فرد را تغییر دهد و نیروهای ضعیف روح برده را تقویت کند و در درون او تغییراتی به وجود آید، تا

۱۱- طرفداران مادی‌گرایی می‌گویند که شرایط پیرامونی احساسات را به وجود می‌آورد. ولی ما به این امر معتقد نیستیم، زیرا در آن مغالطه‌ی آشکاری وجود دارد. انسان، هستی روحی و عاطفی خاصی دارد که پیش از وجود این شرایط بوده و این شرایط بدان شکل می‌دهد نه این که آن را به وجود بیاورد.

۱۲- امروزه در برخی کشورها، کارشناسان روس هم به جمع مذکور افزوده شده‌اند.

شخصیت انسانی متوازنی جای شخصیت قبیح و مسخ شده‌اش را بگیرد. این همان چیزی است که اسلام آن را انجام داده است.

اسلام در آغاز به تغییر رفتار با بردگان پرداخت و تعامل نیک را سرلوحه‌ی رفتار مسلمانان قرار داد. هیچ چیزی مانند رفتار نیک به روان نامتعادل بردگان تعادل، توازن و اعتبار نمی‌بخشد. در نتیجه بردگان احساس شخصیت انسانی، کرامت و ارزش ذاتی کرده و طعم آزادی را خواهند چشید و هم‌چون بردگان آزاد شده‌ی آمریکا از آن فرار نخواهد کرد، اسلام در تعامل و رفتار پسندیده با بردگان و بازگرداندن شخصیت و جایگاه انسانی به آنان به درجه‌ی عجیبی رسیده بود که نمونه‌هایی از آن شامل آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ را در صفحات پیشین برای شما ذکر کردیم، در این جا چند مثال دیگر را در زمینه‌ی این اقدامات عملی برای شما بازگو می‌کنیم.

پیامبر ﷺ میان برخی از غلامان و بزرگان از میان افراد آزاد پیمان برادری برقرار می‌کردند. او میان بلال حبشی با خالد بن رویحه خثعمی، غلامش زید با عمویش حمزه و خارجه بن زید با ابوبکر پیوند برادری ایجاد فرمود. این پیمان، رابطه‌ای حقیقی و به منزله رابطه‌ی نسبی بود. به گونه‌ای که تا درجه‌ی ارث بردن از یکدیگر می‌رسید! آری! پیامبر ﷺ حتی به این امر نیز اکتفا نکرد. بلکه دختر عمه‌اش زینب دختر جحش را به ازدواج غلامش زید درآورد. مسأله‌ی ازدواج به ویژه از دیدگاه زن بسیار حساس و مهم است. زیرا او فقط ازدواج با کسی را می‌پذیرد که از نظر جایگاه و شخصیت اجتماعی او را از خود برتر بداند و از قبول ازدواج با مردی که از نظر اصالت، ثروت و شخصیت اجتماعی از خودش پایین تر باشد خودداری و احساس می‌کند که این امر باعث کاستن از شخصیت، جایگاه و غرور اجتماعی اوست. اما پیامبر ﷺ با ایجاد این پیوند، هدف والاتری را مد نظر داشت و آن بالا بردن جایگاه اجتماعی بردگان از این شخصیت تحقیر شده (که بشریت ستم‌گر آن‌ها را بدان گرفتار کرده بود) به جایگاه بزرگترین سران عرب و قریش بود.

ایشان حتی به این امر نیز بسنده نکردند. بلکه غلامش زید را به فرماندهی سپاهی منصوب کرد که افراد آن از مهاجرین، انصار و سایر بزرگان عرب بودند، زمانی که او به شهادت رسید فرماندهی را به پسرش اسامه بن زید که جوانی بیش نبود سپرد؛ در حالی که بزرگان اصحاب پیامبر مانند عمر بن خطاب و... جزو افراد آن سپاه بودند. پیامبر ﷺ با این اقدام نه تنها به بردگان، برابری انسانی با انسان‌های آزاد را اعطا کرد، بلکه به آن‌ها حق فرماندهی و رهبری بر افراد آزاد را بخشید و در این امر تا جایی پیش رفت که فرمود:

«اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنْ اسْتَعْمَلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيْبَةٌ مَا أَقَامَ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^{۱۳}

بنابراین، پیامبر ﷺ حق رسیدن به بالاترین مقام‌های حکومتی و حتی رهبری مسلمانان را به بردگان عطا فرمود. عمر بن خطاب زمانی که می‌خواست جانشین تعیین کند، گفت: «حتی اگر سالم غلام حذیفه زنده بود، او را به

۱۳- ترجمه‌ی این حدیث در صفحات پیشین ذکر شد.

خلافت منصوب می‌کردم». در نتیجه او هم در این امر بر اساس پیروی از پیامبر ﷺ عمل کرده است. از عمر بن خطاب جریان دیگری روایت شده است که از زیباترین نمونه‌ها درباره‌ی احترام به بردگان است. زمانی که بلال حبشی در مسأله‌ی فیه^{۱۴} به شدت با او مخالفت کرد، هیچ راهی برای پاسخ‌دادن به او نیافت، جز این که بگوید: «خدایا! در مقابل بلال و یارانش به من کمک کن!» آری! این همان خلیفه‌ای بود که بر مسلمانان حکومت می‌کرد و در صورت تمایل می‌توانست دستور بدهد تا بلال و دیگران از او اطاعت کنند.

چنان که در ابتدای این فصل گفتیم منظور از این نمونه‌هایی که اسلام آن‌ها را قرار داده است، آزاد کردن روحی بردگان بوده است تا احساس شخصیت و سپس درخواست آزادی کنند، و این همان تضمین حقیقی برای آزادی است.

درست است که اسلام مردم را به آزادی بردگان فرا خوانده و با همه‌ی ابزارها آن‌ها را برای انجام این کار ترغیب و تشویق می‌کند. اما این امر بخشی از تربیت روحی بردگان بود تا احساس کنند که می‌توانند به آزادی برسند و آن‌ها نیز از حقوقی که افراد آزاد از آن بهره‌مندند، استفاده کنند و در نتیجه علاقه‌ی آن‌ها به آزادی بیشتر شود و عواقب و پیامدهای آن را بپذیرند. در چنین حالتی اسلام بی‌درنگ این حق را به آن‌ها اعطا می‌کند. زیرا در این صورت آن‌ها شایسته‌ی دستیابی به آن هستند و می‌توانند از آن نگهداری کنند.

میان نظامی که مردم را به آزادی خواهی فرا می‌خواند و مقررات آن را فراهم می‌کند و به محض درخواست آزادی آن را به آن‌ها می‌بخشد با نظام‌هایی که امور را به حال خود وا می‌گذارند تا دچار پیچیدگی شده و انقلاب‌های اقتصادی و اجتماعی به وجود آید و جان‌صدها و بلکه هزاران نفر را بگیرد و علاوه بر این، آزادی را به صورت اجباری و بدون درخواست فرد و حتی برخلاف میلش به او می‌دهد تفاوت وجود دارد.

از جمله‌ی برتری‌های بزرگ اسلام در زمینه‌ی بردگان این است که اسلام بر آزادی واقعی آن‌ها از نظر روحی و اجتماعی بسیار تأکید داشته و برخلاف **لینکن** فقط به خیرخواهی بسنده نکرده است. زیرا صدور قانون او هیچ نوع بهره‌ی روحی برای بردگان در پی نداشت. این امر درک عمیق اسلام از سرشت انسانی و یافتن بهترین ابزارها برای معالجه‌ی آن‌ها را نشان می‌دهد، علاوه بر این اسلام پس از تربیت افراد در زمینه‌ی حفظ آزادی‌شان و تحمل عواقب آن، به آن‌ها آزادی می‌بخشد و همه‌ی این امور را براساس ایجاد علاقه و محبت میان همه‌ی اقشار جامعه و قبل از ایجاد تضاد و تعارض طبقاتی انجام می‌دهد؛ برخلاف جنگ و جدال خانمان براندازی که در اروپا به وجود آمد و جان‌هزاران نفر را گرفت و کینه‌ها برجای نهاد، در نتیجه همه‌ی فوایدی را که ممکن بود افراد جامعه در این راه به دست آورند تباه و ضایع کرد.

۱۴- فیه عبارت از مالی است که مسلمانان از کافر حربی یا غیر محارب به عنوان جزیه، مال الصلح یا عُثْر مال التجاره بدون توسل به زور دریافت می‌کنند، به نقل از فقه محمدی تألیف شیخ محمد مردوخ کردستانی، ج ۱، ص ۹۱. (مترجم)

اکنون درباره‌ی بزرگ‌ترین عاملی سخن می‌گوییم که باعث شد اسلام اصولی را برای آزادی بردگان قرار دهد تا در طول نسل‌ها بدان عمل شود.

اسلام همه‌ی ریشه‌های گذشته‌ی بردگی را به طور کامل خشکاند به جز یک منبع که امکان از بین بردن آن وجود نداشت که همان بردگان جنگی بودند، بیایید در این باره کمی مفصل‌تر سخن بگوییم. در آن زمان عادت چنین بود که اسیران جنگی را به بردگی می‌گرفتند یا آن‌ها را می‌کشتند.^{۱۵} این عادت بسیار قدیمی و ریشه‌دار در تاریخ بود که تقریباً به انسان‌های اولیه بازمی‌گشت و در دوره‌های مختلف همراه با انسان‌ها وجود داشته است.

در چنین حالتی اسلام ظهور کرد و میان پیروان و دشمنانش جنگ‌هایی در گرفت. مسلمانان به اسارت درآمده نزد دشمنان اسلام به عنوان برده درمی‌آمدند و آزادی‌شان سلب و با مردان‌شان با خشونت و ظلمی که آن روز وجود داشت رفتار و زنان به اسارت درآمده به راحتی مورد تجاوز قرار می‌گرفتند. گاهی در بهره بردن از یک زن، مالکش با فرزندان و دوستانش شریک می‌شد تا هر کدام از آن‌ها که بخواهند بدون هیچ نظم و قانونی یا احترام به انسانیت آن زنان اعم از باکره یا غیره از آنان بهره‌گیرند. کودکانی هم که به اسارت درمی‌آمدند در سایه‌ی این بردگی خوارکننده و ناخوشایند بزرگ می‌شدند.

بنابراین، شایسته نبود که مسلمانان افرادی را که از دشمن به اسارت می‌گرفتند آزاد کنند، زیرا سیاست آن نیست که با آزاد کردن اسیران دشمن، او را علیه خودت تحریک کنی، در حالی که خویشانت، افراد قومت یا پیروان دینت از خواری و شکنجه به دست دشمن رنج ببرند. در چنین حالتی مقابله به مثل عادلانه‌ترین و بلکه تنها قانونی است که می‌توان از آن بهره گرفت. با این وجود باید تفاوت‌های عمیقی را که میان اسلام و نظام‌های دیگر در زمینه‌ی جنگ و اسیران جنگی وجود دارد به خوبی دریافت.

هدف غیر مسلمانان از جنگ فقط غارت، کشتار و به بردگی کشیدن ملت‌ها بود. این جنگ‌ها براساس علاقه‌ی ملتی به تسلط بر ملت‌های دیگر و کشورگشایی و افزودن بر خاک کشورش یا بهره‌کشی از منابع آن و محروم کردن مردم آن سرزمین از آن منابع یا براساس خواسته‌های نفسانی شخصی پادشاهان یا فرماندهان جنگی برپا می‌شد تا غرور شخصی یا حس انتقام جویی‌شان را ارضا کند. اسیرانی که به بردگی درمی‌آمدند به علت اختلاف عقیده با مالکان‌شان به بردگی درنیامده بودند یا بردگی‌شان بدان علت نبود که جایگاه اخلاقی و روحی یا فکری‌شان از آن‌ها پایین‌تر بود. بلکه تنها علت بردگی‌شان فقط شکست خوردن در جنگ بود.

۱۵- در صفحه‌ی ۲۲۷۳ دایرة المعارف تاریخی مشهور به تاریخ جهان "universal history of the world" چنین آمده است: «در سال ۵۹۹ مورس امپراتور روم به خاطر حفظ اقتصاد کشور از پرداخت فدیة در مقابل چند هزار اسیری که توسط اوری‌ها به اسارت درآمده بودند خودداری کرد. در نتیجه فرماندهی اوری‌ها همه‌ی آن‌ها را به قتل رساند.»

هم چنین جنگ‌هایشان فاقد اصول یا قوانینی بود که از تجاوز به نوامیس یا تخریب شهرهایی که صلح را پیشنهاد می‌کردند یا کشتن زنان، کودکان و سالخورده‌گان جلوگیری کند. از آن‌جا که این جنگ‌ها بدون وجود اندیشه یا هدف اساسی انسانی انجام می‌شد، فقدان چنین قوانینی منطقی و طبیعی بود.

زمانی که اسلام آمد همه‌ی این امور را باطل و جنگ را جز به عنوان جهاد و تلاش در راه خدا حرام اعلام کرد، جهاد برای راندن تجاوزکاران از مسلمانان یا درهم شکستن نیروهای متجاوزی که با توسل به زور و خشونت می‌خواهند مسلمانان را از دین‌شان برگردانند یا از میان برداشتن نیروهای گمراهی که مانع راه دعوت و ابلاغ آن به مردم و دیدن و شنیدن حقیقت می‌شوند. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (البقرة: ۱۹۰)

«در راه خداوند با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید، اما تجاوز نکنید، زیرا خداوند تجاوزگران را دوست ندارد» هم چنین می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (الأنفال: ۳۹)

«با آنان بجنگید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیرویی نداشته باشند که به وسیله‌ی آن بتوانند شما را از دین‌تان بازگردانند) و دین خالصانه از آن خداوند گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه براساس آیین خود زندگی کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند شما هم از جنگیدن با آن‌ها دست بردارید. زیرا) خداوند به اعمال‌شان کاملاً آگاه است»

این دعوت مسالمت‌آمیزی است که هیچ‌کس را به پذیرش آن مجبور نمی‌کند:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (البقرة: ۲۵۶)

«در دین هیچ اجباری نیست، هدایت از گمراهی مشخص شده است»

ماندن مسیحیان و یهودیان بر دین خودشان در سرزمین‌های اسلامی که تا امروز نیز این امر ادامه داشته است دلیل قاطع و غیر قابل بحثی است که ثابت می‌کند که اسلام با توسل به زور دیگران را مجبور به پذیرش آیین خود نمی‌کند.^{۱۶}

چنان‌چه مردم اسلام را بپذیرند و به سوی دین واقعی هدایت شوند هیچ خصومت، جنگ و تجاوزی از سوی گروهی علیه گروه دیگر یا برتری و تفاوتی میان یک مسلمان با مسلمان دیگر بر روی زمین وجود نخواهد داشت و هیچکس بر دیگری جز براساس تقوا و پرهیزگاری برتری نخواهد داشت.

چنان‌چه کسی از قبول اسلام خودداری کند و دین پیشین خود را در چهارچوب نظام اسلامی حفظ کند، با وجود این که اسلام به برتر بودن عقیده و راه و روش خود باور دارد، این حق را به فرد می‌دهد که بدون هیچ‌گونه اجبار

۱۶- دانشمند مسیحی اروپایی، ال سیرت و همچنین توماس آرنولد در کتابش «دعوت به سوی اسلام» این امر را مورد تأیید قرار داده‌اند.

یا اگراهی بر دین سابقش باقی بماند، به شرط این که در مقابل حمایت جامعه‌ی اسلامی از او، جزیه پردازد و چنانچه مسلمانان یا جامعه‌ی اسلامی قادر به حمایت از او نباشند پرداخت جزیه از سوی فرد غیر مسلمان به حکومت اسلامی هم برداشته می‌شود.^{۱۷} چنانچه از قبول اسلام یا پرداخت جزیه خودداری کنند دشمن و شورشی به شمار می‌آیند که مانع ادامه‌ی دعوت مسالمت‌آمیز اسلام خواهند بود، بلکه می‌خواهند با نیروی مادی‌شان در مقابل نور جدیدی که آن را از دیدگان مردم پنهان می‌دارند بایستند تا مبادا در صورت برداشته شدن حجاب از برابر دیدگان‌شان به آن ایمان بیاورند.

در چنین حالتی جنگ در خواهد گرفت. اما هرگز هیچ جنگی بدون وجود تهدید و اعلام قبلی برای دادن آخرین فرصت جهت جلوگیری از خونریزی و انتشار صلح در مناطق مختلف زمین نخواهد بود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ (الأنفال: ۶۱)

«اگر (کفار یا دشمنی که شما با آنها می‌جنگید) به صلح و آشتی متمایل شدند شما هم بدان رو بیاورید و بر خداوند توکل کنید».

این جنگ براساس قوانین اسلامی است که برپایه‌ی هوس کشورگشایی یا بهره‌کشی ملت‌های دیگر یا غرور فرماندهان جنگی و پادشاهان مستبد اتفاق نمی‌افتد. بلکه زمانی که همه‌ی ابزارها و راه‌های مسالمت‌آمیز برای هدایت بشر به بن‌بست می‌رسند جنگ اتفاق می‌افتد.

با این وجود، جنگ دارای اصول و قوانینی است که پیامبر ﷺ در وصیت‌شان به آن اشاره فرموده‌اند:

«اغزوه باسم الله في سبيل الله، قاتلوا من كفر بالله، اغزوا ولا تغدروا، ولا تمثلوا، ولا تقتلوا وليدا».

«با نام خدا و در راه او بجنگید و با کسانی که نسبت به خدا کفر می‌ورزند پیکار کنید. بجنگید اما خیانت نکنید! دشمن را مثله و اعضای بدنش را قطعه قطعه نکنید و کودکان را نکشید»^{۱۸}

بنابراین، هیچ احدی را نباید کشت جز آن کافر حربی که با سلاح در مقابل مسلمین ایستاده و با آنها می‌جنگد، و هیچ‌گونه تخریب یا ویران‌گری، هتک حرمت یا ایجاد شر و فساد جایز نیست:

﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (المائدة: ۶۴)

۱۷- در این باره مثال‌های فراوانی وجود دارد که از جمله‌ی آنها دو مثال زیر است که آرنولد در کتاب «دعوت به سوی اسلام» به آنها اشاره می‌کند، او در صفحه‌ی ۵۸ کتابش چنین می‌نویسد: «در معاهده‌ای که فرماندهی مسلمانان با ساکنان شهرهای مجاور حیره منعقد کرد ذکر نمود که فقط چنانچه ما از شما حمایت کردیم باید جزیه پردازید». همچنین نوشته است: «زمانی که ابوعبیده فرماندهی مسلمانان از آمادگی سپاه هرقل برای حمله به او اطلاع یافت به حاکمان شهرهای فتح‌شده‌ی شام نامه نوشت و دستور داد اموالی را که به عنوان جزیه از ساکنان آنها گرفته شده بدیشان بازگردانند و به مردم نامه نوشت و در آن چنین گفت: ما اموال‌تان را به شما پس دادیم، زیرا اموال فراوانی برای ما گردآوری شده است و شما با ما پیمان بستید تا از شما حمایت کنیم. اکنون قادر به انجام این کار نیستیم، به همین علت آنچه را از شما دریافت کرده بودیم به شما بازگردانیم و اگر ما بر آنها پیروز شویم هم چنان به عهد و پیمانی که با هم دیگر بسته بودیم پای‌بند هستیم».

۱۸- مسلم، ابوداود و ترمذی این حدیث را روایت کرده‌اند.

«خداوند مفسدان را دوست ندارد»

مسلمانان در همه‌ی جنگ‌هایشان این اصول ارزشمند را رعایت کرده‌اند، حتی در جنگ‌های صلیبی بر دشمنانی پیروز شدند که در جنگ‌های قبل از آن حریم‌ها را پایمال کرده و به مسجد الاقصی تجاوز کرده و کسانی را که در آن حرم الهی پناه گرفته بودند به قتل رسانده و جوی خون به راه انداخته بودند. زمانی که مسلمانان بر آنان پیروز شدند از آنان انتقام نگرفتند؛ در حالی که آن‌ها از سوی همان دین خداوند اجازه داشتند مقابله به مثل نمایند، خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ (البقرة: ۱۹۴)

«هرکس که به (حرمت‌ها یا حقوق) شما تجاوز کند، پس شما هم به همان شیوه با او مقابله به مثل کنید». اما آنان نه تنها انتقام نگرفتند بلکه به الگوی والایی تبدیل شدند که غیر مسلمانان در همه‌ی کشورها در طول تاریخ تاکنون از آوردن نمونه‌ای هم‌چون آن‌ها عاجز و ناتوانند.

این یک تفاوت اساسی میان مسلمانان و دیگران در اهداف و روش‌های جنگ است. اگر اسلام می‌خواست می‌توانست افرادی را که به اسارت نیروهایش درمی‌آمدند و همگی از دشمنان هدایت بودند و بر عقیده‌ی باطل بت‌پرستی، شرک و خرافات‌شان اصرار می‌کردند از نظر انسانی ناقص به شمار آورده و آن‌ها را فقط به خاطر این بی‌خردی به بردگی بکشاند. هیچ انسانی پس از این که نور حقیقت را مشاهده کرد، بر این خرافات اصرار نخواهد کرد مگر این که در جانش کمبود یا در عقلش انحرافی وجود داشته باشد. بنابراین، شخصیت انسانی او ناقص است و شایستگی کرامت و احترام انسانی و آزادی انسان‌های آزاد را ندارد.

با این وجود اسلام این اسیران را به خاطر ناقص بودن شخصیت به بردگی درنیآورد، بلکه فقط بدان علت که برای تجاوز و یورش به کیان اسلام آمده بودند یا با نیروی سلاح مانع رسیدن هدایت الهی به قلب‌های مردم می‌شدند و در چنین موقعیتی به اسارت درآمدند.

حتی با این وجود، عادت مسلمانان چنین نبوده است که همیشه اسیران را به بردگی درآورند. پیامبر ﷺ برخی از اسرای مشرک جنگ بدر را بدون دریافت فدیة و به صورت یک‌جانبه و گروهی دیگر را در مقابل دریافت فدیة آزاد کردند. هم‌چنین ایشان از مسیحیان نجران جزیه دریافت کرده و اسرای‌شان را به آنان بازگرداندند تا بدین وسیله الگو و نمونه‌ای باشد تا بشریت در آینده به سوی آن هدایت شود.

در این جا این نکته لازم به ذکر است که تنها آیه‌ای که در آن از اسیران جنگی سخن به میان آمده آیه‌ی زیر است که خداوند در آن می‌فرماید:

﴿فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ (محمد: ۴)

«سپس بعدها یا بر آن‌ها منت می‌گذارید (و بدون دریافت فدیة و به صورت یک جانبه آن‌ها را رها می‌کنید) و یا (در مقابل آزادی‌شان از آنان) فدیة می‌گیرید. (این وضعیت، خواه با دریافت اموال و خواه با تبادل اسرای طرفین، ادامه خواهد داشت) تا جنگ، بارهای سنگین خود را بر زمین نهد و نبرد پایان گیرد»

بنابراین، در آیه‌ی مذکور سخن از بردگی به میان نیامده است، بلکه فقط مباحثی چون فدیة و آزادی یک جانبه اسرا مطرح شده است تا به بردگی در آوردن آنان نه به صورت قانون همیشگی برای بشریت بلکه به شکل امری در آید که در صورت اقتضای شرایط، مسلمانان بدان رو خواهند آورد.

علاوه بر این با افرادی که به اسارت نیروهای مسلمانان درمی‌آمدند با آن رفتار بزرگوارانه‌ای که در صفحات پیشین از آن سخن گفتیم تعامل می‌شد و از شکنجه و تحقیر در امان بودند و چنانچه خواستار آزادی بودند و برای آن تلاش و عواقب آن را تحمل می‌کردند، آزاد می‌شدند؛ اگرچه بیشتر آن‌ها قبل از اسارت هم آزاد نبوده‌اند، بلکه از بردگانی بودند که ایرانیان و رومی‌ها آن‌ها را برای جنگ با مسلمانان به اسارت و بردگی در آورده بودند. در حقیقت اسلام بردگی را تأیید نمی‌کند و خواستار آن نیست و هم‌چنین بردگی اصلی همیشگی نیست که اسلام بخواهد آن را حفظ کند. بلکه گرایش و جهت‌گیری بارز اسلام به سوی آزادی بردگان است که همه‌ی قراین و دلایل از این امر حکایت دارد. هم‌چنین بردگی وضعیت موقت و گذرای است که در نهایت به آزادی آن‌ها می‌انجامد.

گاهی میان مسلمانان و دشمنان اسلام جنگ روی می‌دهد. در نتیجه افرادی از آنان به اسارت مسلمانان در می‌آیند و گاهی (و نه همیشه) این افراد به طور موقت و گذرا به شکل بردگان جنگی در می‌آیند. سپس مدتی در فضای جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنند و از نزدیک عدالت الهی اجرا شده بر روی زمین را مشاهده می‌کنند. روح مهربان اسلام با رفتار پسندیده و دادن ارزش‌های انسانی به ایشان، آن‌ها را مورد عنایت قرار می‌دهد. در نتیجه روح‌شان از شادابی اسلام بهره می‌گیرد و دیدگان‌شان به نور حقیقت روشن می‌شود، در این هنگام چنانچه خواستار آزادی باشند و برای آن تلاش کنند جامعه‌ی اسلامی به وسیله‌ی آزادسازی یا بازخرید داوطلبانه، آزادی را به ایشان بازمی‌گرداند.

بدین ترتیب دوره‌ای را که به صورت بردگی سپری می‌کنند در حقیقت دوران معالجه‌ی روحی و روانی است که براساس رفتار نیک، بازگرداندن شخصیت انسانی به آن‌ها و هدایت جان‌هایشان به سوی نور خداوند و بدون اجبار انجام می‌شود. سپس در پایان، فرد آزاد می‌گردد.

همه‌ی این امور در دوران بردگی انجام می‌شود و هم‌چنان که از آیه‌ی مورد بحث و رفتار عملی پیامبر ﷺ در غزوه‌های مختلف فهمیده می‌شود بردگی تنها راهی نیست که اسلام درباره‌ی اسیران جنگی در پیش گرفته است.

درباره‌ی زنان به اسارت درآمده باید گفت که اسلام حتی در حالت بردگی‌شان در مقایسه با رفتاری که در کشورهای غیر مسلمان با آنان می‌شد، آن‌ها را بیشتر گرامی می‌داشت و به حقوق‌شان احترام می‌گذاشت. دیگر ناموس‌شان برای هرکسی که می‌خواست آن‌ها را به فحشا بکشاند به تاراج نمی‌رفت. در بیشتر موارد سرنوشت زنان به اسارت درآمده چنین بود. بلکه اسلام آن‌ها را فقط از آن مالک‌شان می‌دانست و اجازه نمی‌داد با کسی جز او رابطه‌ی جنسی داشته باشند. هم‌چنین برایشان حق بازخرید قرار داد. علاوه بر این کنیزی که از مالکش فرزندی به دنیا می‌آورد به همراه فرزندش آزاد به شمار می‌آمد و با کنیزان براساس رفتار نیکی که اسلام مردم را بدان سفارش کرده بود برخورد و تعامل می‌شد.

آری! این داستان بزرگی در اسلام و یکی از صفحات درخشان تاریخ بشریت بود. اسلام بردگی را جزو اصول خود قرار نداده است، زیرا با ابزارهای مختلف برای آزادی بردگان تلاش می‌کند و همه‌ی منابع آن به جز یک مورد را که در صفحات قبل ذکر شد به طور کلی می‌خشکاند تا دوباره تجدید نشود.

آن یک مورد هم بردگانی است که در جنگ و جهاد در راه خدا علیه دشمن به اسارت گرفته می‌شوند. بنابراین، دریافتیم که بردگی اسیران جنگی حکم قطعی اسلام نیست و اگرچه این امر گاهی درباره‌ی اسیران اتفاق می‌افتد، اما امری گذرا و موقت است تا در پایان به آزادی آنان بینجامد.

اما درباره‌ی آن‌چه در برخی از دوره‌های تاریخ اسلام هم چون به بردگی کشاندن افرادی غیر از اسیران جنگ‌های دینی یا به فحشا کشاندن، ربودن یا مورد خرید و فروش قراردادن مسلمانان روی داد که اساساً بردگی آن‌ها تحت هیچ شرایطی جایز نیست، امری است که نسبت دادن آن به اسلام صادقانه‌تر و عادلانه‌تر از نسبت دادن حکام امروزی مسلمانان به اسلام به علت ارتکاب گناهان و ستم‌هایشان نیست!

در این جا شایسته است به چند نکته درباره‌ی این موضوع اشاره کنیم.

اولاً: ملت‌های غیر مسلمان بدون وجود هیچ ضرورت و توجیهی جز ارضای شهوت به بردگی کشاندن دیگران، آن‌ها را به بردگی خود درمی‌آوردند که از جمله‌ی آن به بردگی کشاندن ملتی توسط ملت دیگر یا نژادی توسط نژاد دیگر یا به ذلت و خواری کشاندن مردم به علت فقر و گرسنگی بود. هم‌چنین گروهی نیز به علت این که از پدر و مادری کنیز و غلام به دنیا آمده بودند یا در نظام‌های فئودالی به علت کارکردن رعیت در زمین کشاورزی به بردگی آن زمین و آن فئودال درآمده و مورد خرید و فروش قرار می‌گرفتند. اما اسلام همه‌ی این منابع به جز مورد اسیران جنگی را (که شرایط آن را در صفحات قبل شرح دادیم) لغا کرد.

ثانیاً: با وجود تعدد غیر ضروری منابع بردگی در اروپا با الغای یک جانبه‌ی آن، این امر عملاً به الغای واقعی آن نینجامید. نویسندگان اروپایی خودشان اعتراف می‌کنند زمانی بردگی لغو شد که به علت بدی اوضاع زندگی بردگان و فقدان تمایل یا توانایی انجام کار، بازده آنان کاهش یافته بود. به گونه‌ای که هزینه‌های یک برده اعم از

هزینه‌های زندگی و نگهداری آن بیش از درآمدی بود که فرد با نگهداری آن برده بدان دست می‌یافت. بنابراین، بردگی در نظر آنان یک پدیده‌ی اقتصادی بود که مالک در آن فقط به سود و زیان خود توجه می‌کرد و در آن هیچ اثری از مفاهیم انسانیِ بیان‌گر ارزش ذاتی او نبود تا بدان علت آزادی بردگان به آنان بازگردانده شود. علاوه بر این بردگان اقدام به شورش‌های پی در پی کردند. در نتیجه ادامه‌ی نظام بردگی به امری محال و غیر ممکن تبدیل شد.

با این وجود اروپا به آن‌ها آزادی نداد. بلکه با به وجود آمدن نظام فئودالی آن‌ها را از برده‌ی مالک به برده‌ی زمین تبدیل کرد که همراه با آن خرید و فروش می‌شدند و در آن کار و خدمت می‌کردند و حق ترک آن زمین را نداشتند در غیر این صورت، به عنوان فراری معرفی و در غل و زنجیر بسته و داغ شده، به زمین محل کارشان بازگردانده می‌شدند. این نوع بردگی همان چیزی است که تا انقلاب فرانسه در قرن هجدهم یعنی بیش از ۱۱ قرن پس از تعیین مقدمات و اصول آزادی بردگان توسط اسلام، هنوز هم پابرجا بود.

ثالثاً: نباید نام‌ها ما را فریب دهد، انقلاب فرانسه در اروپا و لینکن در آمریکا بردگی را ملغی اعلام کرد. پس از آن جهان بر لغو بردگی اتفاق پیدا کرد. اما این فقط ظاهر قضیه است. و گرنه آن بردگی الغا شده کجاست؟ پس آن چه را که امروز در جهان اتفاق می‌افتد چه می‌نامید؟ اعمال و رفتار فرانسویان در شمال آفریقا، برخورد آمریکایی‌ها با سیاه‌پوستان و انگلیسی‌ها با بومیان آفریقای جنوبی را چه می‌توان نامید؟ آیا در حقیقت بردگی چیزی جز تبعیت و پیروی گروهی از گروه دیگر و محروم شدن دسته‌ای از انسان‌ها از حقوقی است که برای برخی دیگر از آن‌ها روا داشته شده است یا قضیه چیز دیگری است؟ چه فرقی دارد این رفتارها تحت عنوان بردگی یا آزادی، برادری و برابری انجام شود؟ اگر حقایقی که در ورای این نام‌های زیبا و پرزرق و برق وجود دارد پلیدترین و خبیث‌ترین حقایقی باشد که تاریخ طولانی بشر به خود دیده است، دیگر این نام‌ها و عناوین چه فایده‌ای دارد؟

در حقیقت اسلام با خود و دیگران صریح و صادق بوده و آشکارا اعلام کرده که این پدیده، بردگی است و تنها علت آن چنین و راه‌هایی از آن هم مشخص است.

اما تمدن ساختگی امروزی که ما در دوره‌ی آن به سر می‌بریم چنین صراحت و صداقتی ندارد و همه‌ی تلاش خود را در راه تحریف و وارونه نشان دادن حقایق و زیبا جلوه دادن شعارهای فریبنده به کار می‌برد و صدها هزار نفر را در تونس، الجزایر و مراکش بدون هیچ گناهی جز آزادی‌خواهی به قتل رسانده است؛ افرادی که خواستار کرامت انسانی و آزادی در کشورشان بدون دخالت بیگانگان، آزادی صحبت کردن با زبان مادری‌شان و آزادی عقیده و باور بودند. آنان فقط می‌خواستند خودشان از نتیجه‌ی زحمت، کار و کوشش خود بهره‌گیرند و آزادانه با کشورهای دیگر روابط سیاسی و اقتصادی برقرار نمایند. آری! این بی‌گناهان را به قتل رساندند و بدون غذا و

آب آن‌ها را در زندان‌های وحشتناک حبس کردند و به ناموس‌شان تجاوز و به زنان‌شان هتک حرمت می‌کردند و بدون هیچ توجیه و دلیلی آن‌ها را می‌کشتند و برای تشخیص نوع جنین، شکم زنان‌شان را می‌شکافتند. آری! در قرن بیستم چنین رفتارهایی تمدن، پیشرفت، ترویج آزادی، برادری و برابری نامیده می‌شود. اما رفتار کریمانه و نمونه‌ای که اسلام از ۱۳ قرن پیش داوطلبانه و با هدف احترام به حرمت همه‌ی انسان‌ها در پیش گرفته و آشکارا اعلام کرده که بردگی وضعیتی گذرا و موقت است، عقب‌ماندگی، انحطاط و وحشتی‌گری به شمار می‌آید!

آری! ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که آمریکایی‌ها بر سر در هتل‌ها و باشگاه‌هایشان با وقاحت و بی‌شرمی کامل تابلوهای «مخصوص سفیدپوستان!» یا «ورود سگ‌ها و سیاه‌پوستان ممنوع!» نصب می‌کنند و گروهی از سفیدپوستان متمدن! به یک سیاه‌پوست حمله‌ور شده و او را نقش بر زمین کرده و با لگدهای‌شان او را آنقدر می‌زنند تا جان به جان آفرین تسلیم کند در حالی که افسر پلیس در آن‌جا ایستاده و هیچ حرکت یا دخالتی نمی‌کند و برای کمک به هم‌وطن، هم‌کیش و هم‌زبان‌ش گامی بر نمی‌دارد. این در حالی است که آن سیاه‌پوست نیز هم‌چون او یک انسان است. همه‌ی این جنایت‌ها و وقاحت‌ها فقط بدان علت است که آن سیاه‌پوست به یک زن سفیدپوست آمریکایی نزدیک شده است؛ زن بی‌ناموس و بی‌آبرویی که بدون هیچ اجباری خودش را در اختیار دیگران قرار می‌دهد! این بلندترین قله‌ای است که انسان قرن بیستم در زمینه تمدن بدان دست یافته است.

اما زمانی که یک غلام زرتشتی عمر بن خطاب را تهدید به مرگ کرد و او آشکارا منظورش را فهمید آن غلام را زندانی یا تبعید نکرد یا دستور کشتن او را نداد؛ در حالی که آن غلام حقیقت را مشاهده می‌کرد ولی به علت تعصب شدید نسبت به عقاید باطلش هم‌چنان بر آتش پرستی اصرار داشت. آری! عمر چه بی‌فرهنگ و بی‌تمدن بود و چه بسیار کرامت انسانی را مورد تحقیر قرار داد که گفت: «غلامی مرا تهدید کرده است!» سپس او را آزاد گذاشت تا این که مرتکب جرمش شد و خلیفه‌ی مسلمانان را به قتل رساند. آری! عمر او را زندانی یا تبعید نکرد. زیرا حق نداشت و نمی‌توانست کسی را قبل از ارتکاب جرم مجازات کند.

این در حالی است که در قرن بیستم شاهد محرومیت سیاه‌پوستان آفریقا از حقوق شهروندی‌شان و کشته یا شکار شدن^{۱۹} آن‌ها هستیم. زیرا آن‌ها به خود آمده و احساس عزت و کرامت کرده و در نتیجه خواستار آزادی خودشان شده‌اند. این اوج قله‌ی عدالت انگلیسی و نهایت تمدن انسانی و اصول والایی است که به اروپا حق حکومت بر همگان را اعطا کرده است. اما اسلام وحشی است؛ زیرا به پیروانش شکار کردن و کشتن انسان‌ها را به عنوان تفریح به علت سیاه‌پوست بودن‌شان نیاموخته است، بلکه به حدی در گرداب عقب‌افتادگی و انحطاط سقوط کرده که معتقد است باید از یک غلام سیاه‌حشی که به عنوان حاکم جامعه انتخاب شده است اطاعت و پیروی کرد!

۱۹- به تعبیر روزنامه‌های گستاخ انگلیس.



اما کنیز در اسلام حساب دیگری دارد.

اسلام به مالک اجازه داده است چند کنیز از اسیران جنگی^{۲۰} را برای خود نگه دارد و به تنهایی از آن‌ها بهره ببرد و چنانچه خواست با آن‌ها ازدواج کند. امروزه اروپا این امر را تقبیح و محکوم می‌کند و این رفتار با کنیزان را توحش و برخورد حیوانی زشت می‌داند. زیرا به نظر آنان اسلام کنیزان را به کالایی بی‌بها و اجسامی بی‌ارزش تبدیل می‌کند که همه‌ی وظیفه‌ی آن‌ها در زندگی ارضای لذت حیوانی مردی است که ارزشش از حیوان فراتر نمی‌رود.

گناه حقیقی اسلام در این امر این است که فحشا را مجاز ندانسته است! زیرا در کشورهای دیگر زنانی که به اسارت در می‌آمدند به علت فقدان سرپرست و حامی و عدم وجود غیرت ناموسی در مالکانشان نسبت به آنان، به گرداب فحشا و روسپی‌گری سقوط می‌کردند. به طوری که چه بسا خود مالکانشان آن‌ها را به این کار زشت و پلید وادار می‌کردند و در نتیجه از راه این تجارت کثیف به کسب درآمد می‌پرداختند. اما اسلام (که به زعم آن‌ها آیین عقب‌مانده‌ای است) فحشا را نپذیرفته و بر حفظ جامعه از گناه تأکید داشته است. در نتیجه این کنیزان را فقط از آن مالک‌شان می‌داند و وظیفه‌ی تأمین خوراک و پوشاک و حفظ آن‌ها از گناه و تأمین متقابل نیاز جنسی آن‌ها را به عهده‌ی مالک قرار داده است.

اما اروپایی‌ها تحمل این توحش و رفتار حیوانی را ندارند. به همین دلیل فحشا را آزاد و قانونی اعلام کردند و آن را تحت حمایت قانونی قرار دادند! هم‌چنین اقدام به انتشار آن در همه‌ی کشورهای کردند که گام‌های استعمارگران آن را تسخیر می‌کرد. حال باید پرسید: با تغییر عنوان بردگی چه تغییری در آن به وجود آمده است؟ کرامت و ارزش انسانی فاحشه‌ها (که قادر به رد هیچ درخواستی نیستند) کجا رفته است در حالی که هیچ‌کس آن‌ها را جز برای زشت‌ترین و پست‌ترین مفهومی که انسان می‌تواند بدان سقوط کند نمی‌خواهد که همان لذت و بهره‌ی محض مادی جسمی و بدون وجود عاطفه‌ی انسانی یا هدایت روح بشریت است؟ آیا این پلیدی و ناپاکی ظاهری و باطنی را می‌توان با شرایطی که مالک و کنیز در سایه‌ی اسلام در آن به سر می‌بردند مقایسه کرد؟ اسلام درباره‌ی خود و دیگران صراحت و صداقت داشته و گفته است: این بردگی است و این‌ها برده‌اند و چگونگی رفتار با آن‌ها را بیان کرده است. اما این تمدن ساختگی در خود چنین صراحتی نمی‌یابد. در نتیجه روسپی‌گری و فحشا را بردگی نمی‌داند، بلکه آن را ضرورت اجتماعی نامیده است.

چرا این امر ضرورت است؟

۲۰- بدین ترتیب همه‌ی کنیزان و غلامانی که به وسیله‌ی ربودن و اغفال از سرزمین‌های اسلامی جمع‌آوری شده و در بازار بردگان مورد خرید و فروش واقع می‌شوند؛ از دایره‌ی قانون اسلام خارج‌اند و همه‌ی این امور باطل و حرام‌اند.

زیرا مرد متمدن اروپایی نمی‌خواهد مسئولیت هیچ‌کس (حتی زن و فرزندش) را به عهده بگیرد. بلکه می‌خواهد بدون تحمل پیامدها و عواقب، از زنان بهره‌گیرد و لذت ببرد. جسم زن را می‌خواهد تا به وسیله‌ی آن شهوت جنسی خود را فرو بنشانند. دیگر برایش اهمیتی ندارد که این زن چه کسی است و احساساتش نسبت به آن زن یا احساسات زن نسبت به خودش برایش فاقد اهمیت است. آری! آن مرد پیکری است که هم‌چون چهارپایان جفت‌گیری می‌کند. زن نیز مانند جسمی بی‌اختیار این جفت را می‌پذیرد و خود را نه تنها در اختیار یک نفر بلکه در اختیار هر کسی قرار می‌دهد.

آری! این همان ضرورت اجتماعی است که به بردگی کشاندن زنان در غرب در دوران جدید را مجاز و روا می‌داند و چنانچه مرد اروپایی به سطح و جایگاه انسانیت ترقی کند و این‌گونه خودخواهی‌اش را چیره و حکم‌فرما نکند این امر دیگر یک ضرورت و نیاز اجتماعی نخواهد بود.

علت الغای فحشا در برخی کشورهای متمدن غربی به علت وجود کرامت انسانی آن‌ها، یا داشتن عزت اخلاقی، نفسی و روحی نسبت به گناه نبوده است، بلکه علت این امر وجود زنان منحرف فراوانی بود که جامعه را از وجود فاحشه‌های حرفه‌ای بی‌نیاز می‌کرد به طوری که دیگر نیازی به دخالت دولت احساس نمی‌شده است!

با این وجود، غرب تا اندازه‌ای بر دیگران فخرفروشی می‌کند که از وضعیت کنیزها در اسلام (که بیش از ۱۳۰۰ سال پیش برپا شده است) عیب‌جویی می‌کند. در حالی که این قانون علی‌رغم این که همیشگی و دائمی نبوده است، اما با این وجود از برنامه و نظامی که امروزه در قرن بیستم برپاست پاک‌تر و ارزشمندتر است؛ نظامی که تمدن، آن را طبیعی می‌داند و احدی اقدام به تقبیح و محکومیت آن نمی‌کند یا در صدد تغییر آن برنمی‌آید و چنانچه تا پایان عمر بشر و جهان برپا بماند کسی با آن مقابله نخواهد کرد. نباید چنین پنداشت که این زنان منحرف و شهوت‌پرست از روی اختیار و بدون وجود اجبار و اکراه اقدام به فحشا می‌کنند و در این امر آزادی کامل دارند. زیرا باید از نظامی که با وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، روحی و فکری‌اش مردم را به قبول بردگی یا گرفتارشدن در آن سوق می‌دهد، پند و اندرز گرفت. بی‌تردید این تمدن اروپاست که مردم را به سوی فحشا سوق می‌دهد و آن را به رسمیت می‌شناسد خواه این امر از سوی فاحشه‌های رسمی باشد یا زنان منحرف هوس‌ران!

آن‌چه خواندید بردگی زنان، مردان، ملت‌ها و نژادها در اروپا تا قرن بیستم بود که از راه‌های متعدد و هر روزه بدون وجود ضرورتی جز سقوط غرب از جایگاه واقعی انسان، در حال افزایش است.

در این جا دیگر نیازی نیست از به بردگی کشیدن مردم توسط حکومت‌های کمونیستی یاد کرد که آنان حتی حق انتخاب شغل یا محل کارشان را هم ندارند یا لزومی ندارد درباره‌ی به بردگی درآوردن کارگران در نظام سرمایه‌داری غرب به وسیله‌ی کارفرمایان و سرمایه‌داران سخن گفت که هیچ‌گونه اختیاری جز انتخاب مالک و سروری که برایش خدمت کنند ندارند.

در پایان سخن گفتن درباره‌ی دو نظام مادی را کوتاه می‌کنیم. آن‌چه در صفحات گذشته درباره‌ی انواع به بردگی کشیدن و حقیقت آن ذکر شد، همگی به نام تمدن و پیشرفت اجتماعی انجام می‌شوند کافی است. خواننده‌ی گرامی! لازم است کمی دقت کنید. آیا انسانی که از نور هدایت دور است در این ۱۴ قرن پیشرفت کرده یا همچنان در حال سقوط و سپری کردن سیر معکوس پیشرفت است تا امروزه به پرتوی از نور هدایت اسلام نیاز پیدا کند و او را از تاریکی‌هایی که او را فرا گرفته است، رهایی بخشد؟

«پایان»